



عملیات « تک تیر اندازان اقتصادی » آژانس امنیت ملی آمریکا و شغال های سازمان سیا !

6 ژانویه 2004 برابر با 16 دی ماه 1383

ملیون، مصدقی ها، کمونیست ها، سوسیالیست ها، مشروطه خواهان، مذهبی های لائیک، مجاهدین و هم میهنان آگاه و مبارز:

استدعا دارم به ترجمه زیر از مصاحبه یک مأمور عالیرتبه و پیشین « آژانس امنیت ملی » آمریکا با خاتم خبرنگار آمریکائی خوب توجه کنید و اگر توانستید کتاب این مأمور عالیرتبه را نیز به دست آورده بخوانید.



ترجمه قسمت اصلی مصاحبه خانم « ایمی گودمن » (Amy Goodman) با آقای « جان پرکینز » (John Perkins) نویسنده کتاب

Confessions of an economic Hit Man

خاتم Goodman در این ترجمه با حرف G و آقای Perkins با حرف P مشخص می شوند.

(G) خوشحالم که شما با ما هستید. آیا ممکن است لقب « تک تیر انداز اقتصادی » را که برای خود انتخاب کرده اید شرح بدهید؟

(P) در حقیقت تعلیماتی را که ما دیده ایم و شغلی را که ما به عهده گرفته ایم برای این بوده است که ما از کشور آمریکا یک امپراتوری به وجود آوریم. کار ما این بوده است که حداکثر ثروت و امکانات را از طریق شرکت های خصوصی و دولت به آمریکا منتقل کنیم و ما در این کار بسیار موفق بوده ایم. ما عظیم ترین امپراتوری را در تاریخ جهان ایجاد کرده ایم. این کار از 50 سال پیش یعنی از جنگ جهانی دوم تاکنون با دخالت مختصر نظامی به سر انجام رسیده است. فقط در موارد خاصی مانند کشور عراق بوده که از نیروی نظامی به عنوان آخرین راه حل برای رسیدن به مقصود استفاده شده است. امپراتوری آمریکا بر خلاف دیگر امپراتوری ها در طول تاریخ بر پایه اعمال نفوذهای اقتصادی و کلاهبرداری ها و خلافکاری ها و مجبور کردن افراد مختلف به تن دادن به روش های ویژه ای که ما از آن ها به وسیله افرادی مانند من (تک تیراندازان اقتصادی *Economic Hit Man*) خواسته ایم بر پا شده است. من در انجام چنین برنامه هایی نقشی بسیار مهم داشته ام.

(G) چگونه چنین شدید، برای چه کسی کار می کردید؟

(P) من از ابتدا وقتی در سال های دهه 60 در رشته اقتصاد تحصیل می کردم مورد توجه «آژانس امنیت ملی» قرار گرفتم تا به استخدام آن ها در آیم. این آژانس بزرگ ترین تشکیلات برای انجام عملیات مخفی است که در باره آن شناخت چندانی وجود ندارد، اما من نهایتاً مستقیماً مورد استخدام آن ها در نیامدم، بلکه مرا برای خدمت در یک شرکت خصوصی برگزیدند. اولین «تک تیرانداز اقتصادی» (*Economic Hit Man*) کریمیت روزولت نوه تدی (روزولت رئیس جمهور پیشین آمریکا) بود که در ایران دکتر مصدق همان نخست وزیری را که به شیوه دمکراتیک برگزیده شده بود و به وسیله مجله تایمز به عنوان مرد سال شناخته شد با کمی خونریزی و چند میلیون دلار سرمایه گذاری سرنگون کرد و شاه را به جای او نشانید. در آن زمان بود که ارزش (*Economic Hit Man*) آشکار شد. ما وقتی توانستیم بدون وارد شدن به درگیری های جنگی/نظامی با اتحاد جماهیر شوروی در ایران موفق شویم دیگر نگران یک جنگ در ذهن ما وجود نداشت. فقط مشکل بزرگ این بود که کریمیت روزولت کارمند دولتی در سازمان سیا (CIA) بود و اگر کاری که او می کرد فاش می شد با مشکلات زیر پا گذاشتن قوانین روبرو می شدیم و این بسیار خجالت آور بود. به این دلیل بود که «آژانس امنیت ملی» به فکر استخدام افرادی مثل من افتاد که اهداف اقتصاد ملی را به وسیله شرکت های خصوصی مهندسی و ساختمانی و مشاور که رابطه ای با امور دولت نداشتند پیاده کنیم.

(G) خوب، حال از آن شرکتی که شما برای آن کار می کردید بگوئید.

(P) شرکتی که من در آن کار می کردم چاس تی مین (Chas. T. Main) نام داشت و در بوستون ماساچوستس بود. شرکتی بود با 2000 کارمند و من به مقام سرپرست کل اقتصادی آن شرکت با 50 نفر کارمند رسیدم. اما مسئولیت شغلی من فقط جوش دادن معاملات اقتصادی بود. وظیفه من در واقع دادن وام های بسیار بزرگی به کشورهای بود که غیر ممکن بود بتوانند آن وام ها را باز پرداخت کنند. یکی از نکات مهم این وام ها برای مثال یک وام یک بیلیون دلاری به کشورهای مثل اندونزی یا اکوادور این بود که آن ها می بایست 90 درصد این وام ها را به شرکت های خصوصی امریکائی مثل هالیبرتون و بکتل برگردانند. این شرکت های خصوصی می رفتند و پروژه های عظیمی مثل خطوط انتقال نیرو، اسکله ها و جاده ها و پل های عظیم را در آن کشورها اجرا می کردند که منافع اینگونه پروژه ها فقط به معدودی از خانواده های ثروتمند در آن کشورها می رسید. مردم بیچاره و فقیر آن کشورها در حقیقت وارث باز پرداخت این وام های کلان بودند و بس. کشوری مثل اکوادور امروز بیش از پنجاه درصد از بودجه سالانه خود را باید صرف بازپرداخت اینگونه وام ها بکند که این برای مردم این کشور امکان پذیر نخواهد بود. حالا هر وقت که ما نیاز به نفت داریم می رویم سراغشان و می گوئیم شما به ما بدهکار هستید و چون قادر به بازپرداخت اصل و بهره وام ها نیستید جنگل های باران زای طبیعی خود را در منطقه آمازون که زیر آن مملو از نفت است به ما بدهید. آن ها چاره ای به غیر از این ندارند و ما می رویم جنگل های آمازون را به حفاری های خود زیر و رو می کنیم و نفتش را برای شرکت های بزرگ خود در آمریکا بیرون می آوریم. این است راه و رسم ما. ما مردم این کشورها را در حقیقت بنده و برده ابدی خود می سازیم. آن ها بابت اصل و فرع آن وام های کلان خدمتگزاران ما خواهند بود. این راه بسیار توفیق آمیزی است که ما را به امپراتوری بزرگ امروزی مبدل ساخته است.

(G) شما به من گفته بودید که کتابی را که اکنون نوشته اید و با نام (Confessions of an Economic Hit man) منتشر کرده اید قرار بوده بیست سال پیش بنویسد ولی به خاطر گرفتن رشوه و دلیل های دیگری در آن زمان ننوشتید. چه کسانی به شما رشوه داده بودند و داستان چه بود؟

(P) من نیم میلیون دلار در سال های 90 گرفتم که این کتاب را منتشر نکنم.

(G) از چه کسی؟

(P) از شرکت های عظیم مهندسی و ساختمانی امریکائی.

(G) کدامیک؟

(P) قانونا نمی توان گفت شرکت استون اند وبستر (Stone & Webster) بوده، چرا که من این پول را برای امور مشاوره گرفته بودم، ولی در عین حال در برابر آن پول کاری هم نمی کردم، فقط نمی بایست آن کتاب را منتشر می کردم. در کتابم شرح این مطلب را داده ام. به راستی این کتاب مثل داستان های پلیسی جیمز باندی شده. واقعیت را می گویم.

(G) راست می گوئید کتاب شما اینچنین است.

(P) بله شما متوجه هستید. سازمان امنیت ملی، مرا برای انجام خدمات از خیلی آزمایش ها و دستگاه های دروغ سنج و غیره عبور داد. آن ها ضعف های مرا که بیماری فرهنگی جامعه ما نیز هست دریافته بودند، می دانستند که مرا می توان با سکس، قدرت و پول بخرند. من از یک فامیل قدیمی با باورهای عمیق سنتی و معنوی در نیوانگلند بودم. من همینطور که می بینید آدم خوبی هستم، اما داستان من نشان می دهد که چگونه انسان ها را در برابر داروی بسیار قوی سکس، پول و قدرت می توان خرید. من قبول می کنم که سخت است باور کنیم که کسی چنین کارهایی را که من کرده ام کرده باشد و من دقیقا به این دلیل کتاب را نوشته و منتشر کردم تا مردم ما بدانند. اگر مردم بدانند که سیاست های خارجی ما چیست و وام هایی که به دیگر کشورها می دهیم چگونه و برای چه منظوری است، شرکت های بزرگ خصوصی چه می کنند و مالیات هایی که مردم می دهند به جیب چه کسانی می رود برای عوض شدن چنین اوضاعی اقدام خواهند کرد.

(G) حالا راجع به آن مخفی کاری هایی که برای سرازیر کردن چندین بیلیون دلار نفتی عربستان سعودی به آمریکا و روابطی که بین خاندان سعودی با دولتمردان بعدی در دولت آمریکا کردید بر ایمان بگوئید.

(P) بله . . . در آن روزگار اوضاع غریبی برقرار بود، خوب یادم است، شاید شما خیلی جوان بودید و یاد نداشته باشید که سازمان اوپک (OPEC) در اوایل دهه هفتاد صاحب قدرت بود و میزان فروش نفت را کاهش داده بود. اتوموبیل ها در آمریکا برای خریدن بنزین صف های طولانی می بستند، وحشتی ایجاد شده بود که ممکن است سقوط اقتصادی سال 1929 تکرار شود. چنین وضعی قابل قبول نبود. به همین خاطر بود که وزارت خزانه داری من و چند نفر دیگر «تک تیر انداز اقتصادی» (*Economic Hit Man*) را استخدام و به عربستان روانه ساخت.

(G) گرچه ما به عنوان یک تیم اقتصادی که من سرپرست آن بودم به عربستان رفته بودیم، اما آن ها ما را که در حقیقت چند «تک تیرانداز اقتصادی» (*Economic Hit Man*) بودیم جدی گرفته بودند. ما که در اوایل سال های 70 به آنجا رفته بودیم می دانستیم که عربستان سعودی کلید حل مشکل اقتصادی ما بود که ما به آن نیازی میرم داشتیم، ما باید کاری می کردیم که پول های نفتی خاندان سعودی به آمریکا برگردد و به اوراق بهادار دولتی ما تبدیل شود. وزارت خزانه داری آمریکا می توانست فقط از بهره پول هایی که در اوراق بهادار سرمایه گذاری می کردند مخارج شرکت های خصوصی ما را که در عربستان به ساختن پروژه های زیر بنایی برای ساختن شهرهای مدرن می پرداختند پرداخت کند. خاندان سعودی نیز تعهد می کرد که قیمت نفت را در

حد قابل قبولی به نفع ما نگاه دارد و ما در برابر تعهد می کردیم که تا زمانی که با این روش ها ما را راضی نگاه بدارند آن ها را در عربستان بر سر قدرت نگاه بداریم و دقیقا به خاطر همین تعهد بود که ما از روز اول وارد جنگ با عراق شدیم. ما در عراق هم قرار بود همان کارر را که در عربستان کردیم انجام دهیم، اما صدام حسین زیر بار نرفت. وقتی ما «تک تیراندازان اقتصادی» با مسئله ای مثل صدام حسین روبرو می شدیم کار را به دست شغال ها که منظورم از شغال ها مأموران سیا (CIA) است می دادیم که وارد عمل شوند و آن ها سعی می کردند که یک کودتا یا انقلاب قلابی علیه مخالف ما راه بیندازند و اگر ممکن نمی شد اجبارا او را می کشتند. یا بهتر است بگویم آن ها سعی می کردند او را به قتل برسانند. در مورد صدام حسین این کار میسر نشد. او دارای محافظ هائی بود که کشتن او ممکن نشد. در چنین موقعیتی که «تک تیر اندازان اقتصادی» (*Economic Hit Man*) و شغال های سیا (CIA) کاری از پیش نمی بردند نوبت استفاده از سومین ابزار بود، یعنی فرستادن پسران و دختران جوانمان به آن کشور تا کشتن و کشته شدن را آغاز کنند و همه شاهدیم که آن ها به عراق رفتند و کشتند و کشته شدند.

(P) آیا ممکن است بگوئید چگونه توریهوس (Torrijos) مُرد؟.

(G) عُمر توریهوس (Omar Torrijos) رئیس جمهور کشور پاناما بود. همانطور که می دانید او قرار داد کانال پاناما را در زمان پرزیدنت کارتر امضاء کرده بود. قرار داد با یک رأی گیری بار اول از کنگره گذشته بود و پس از آن عُمر برای ساختن کانال در وضعیتی که همسطح آب دریا باشد با ژاپنی ها مذاکراتی را آغاز کرده بود که قرار شده بود وامی به پاناما پرداخت کنند و این کانال را همسطح دریا برای پاناما بسازند. این قضیه، مدیران شرکت بکتل را که آقای جرج شولتز (George Schultz) مدیر آن و آقای کاسپر واینبرگر (Casper Weinberger) معاون ارشد آن بودند بسیار عصبانی کرده بود. وقتی که کارتر را در انتخابات بار دوم ریاست جمهوری او بیرون انداختند (که این خود حکایت غریب دیگری است) پرزیدنت ریگان روی کار آمد و جرج شولتز را از شرکت بکتل به مقام وزارت کشور و کاسپر واینبرگر را از معاونت همان شرکت به مقام وزارت جنگ در کابینه خود برگزید. این دو نسبت به عُمر توریهوس و قرار داد کانال پاناما و دخالت ژاپنی ها بسیار غضبناک بودند و تلاش گسترده ای را برای عوض کردن قرار داد کانال با دولت کارتر و دخالت ژاپنی ها در این پروژه را با عُمر توریهوس آغاز کردند. عُمر خواسته آن ها را به نحوی بسیار محکم و اصولی رد کرد و زیر بارشان نرفت. عُمر گرچه احتمالا دارای اشکال های دیگری بود، اما آدمی بسیار اصولگرا، درستکار و جدی بود. او آدم خیلی عجیب و جالبی بود که چندی بعد در یک حادثه تصادف هوایی کشته شد. هواپیمای او به خاطر یک ظبط صوتی که پر از مواد منفجره بود و در حضور من به دستش داده شده بود منفجر شد و او در این حادثه جان سپرد. من می دانستم که با ما «تک تیر اندازان اقتصادی» همکاری نکرده بود و می دانستم که شغال های سیا (CIA) دارند روی او کار می کنند و به همین دلیل با ظبط صوتی که در آن بمب کار گذاشته بودند کارش ساخته شد. من مطمئن هستم که این کار سیا بود و تیم کارآگاهان آمریکای لاتین نیز به چنین نتیجه هائی رسیده بودند که البته تاکنون در کشور ما از این موارد هیچگاه چنین حرف هائی به میان نیامد.

(G) خوب، شما در کجا؟ چه موقع به خود آمدید و چیزی در قلبتان تکان خورد؟

(P) من در تمام آن مدت احساس گناه می کردم، اما همان داروی سکس، قدرت و پول مرا با جاذبه ای قوی به سوی خود می کشید و البته من به کارهائی مشغول بودم که مرا دائم تشویق می کردند. من ریاست کل امور اقتصادی بودم و آقای رابرت مک نامارا (Robert McNamara) کارهای مرا خیلی دوست داشت. . .

(G) با بانک جهانی (World Bank) در چه حدی همکاری داشتید؟

(P) با بانک جهانی خیلی خیلی از نزدیک کار می کردم. در حقیقت این بانک جهانی بود که بیشترین پول ها را که من «تک تیرانداز اقتصادی» در پروژه ها لازم داشتم پرداخت می کرد. البته مبالغی هم از «مرکز پول جهانی» (I.M.F.) تأمین می شد. اما هنگامی که حمله 11/9 به برج های اقتصادی نیویورک اتفاق افتاد من قلبم تکان خورد. من فهمیدم که داستان «تک تیراندازان اقتصادی» را باید برملا کرد زیرا حمله 11/9 نتیجه مستقیم کارهای ما «تک تیراندازان اقتصادی» بود. و تنها راهی که ما بار دیگر بتوانیم در کشور خود دارای ایمنی و آسایش باشیم همین بود که اینچنین سیستم و روشی که خود به وجود آورده بودیم را به طرز مثبتی در سراسر دنیا عوض کنیم. من به راستی باور دارم که ما قادر به انجام چنین کاری هستیم. من معتقدم که بانک جهانی و موسسات مشابه باید به همان منظوری که از روز اول ایجاد شده بودند عمل کنند. وظیفه اینگونه تشکیلات همین بود که برای امداد به نقاطی از جهان وارد عمل شوند که فقر و فاقه بیداد می کند. باید صادقانه به مردم فقیر و بیچاره کمک کنند. هر روز 24000 انسان از گرسنگی می میرند، ما قادریم که این وضع را عوض کنیم.

(G) من از شما بسیار متشکرم. اسم کتاب آقای جان پرکینز «اقرارهای یک تک تیرانداز اقتصادی» یا **Confession of an Economic Hit man** است.

در این مصاحبه و کتاب جان پرکینز و در کتاب ها و مصاحبه های بسیاری که به تازگی انتشار یافته اند راز سیاهروزی ملت ما نهفته است. با آشکار شدن رازهای سیاسی/اقتصادی می توان راه حل عاقلانه ای را که مردم جهان نیز آن را بپذیرند و به سود خود انگارند برای حل مشکلات میهنمان جستجو کرد. حل مشکلات ما در ایران باعث ایجاد آسایش و ایمنی مردم کشورهای غرب و دیگر مردم جهان نیز خواهد شد.